

تفسیر آیه خلافت از دیدگاه شیخ صدوق

مجتبی کلباسی^۱

چکیده

شیخ صدوق رحمته الله علیه علاوه بر تبحر در فقه و حدیث و کلام، در عرصه تفسیر شخصیتی کم‌نظیر است. این مقاله در صدد است با بررسی مطلع کتاب شریف «کمال الدین» و تفکیک مباحث و نکاتی که ایشان، از آیه سی‌ام سوره بقره استخراج کرده است، جایگاه شیخ صدوق را در عرصه تفسیر نشان دهد.

این نوشتار، با تقسیم بندی مباحث، در شش موضوع کلی و بیان نکته‌ها، سامان یافته، که علاوه بر نشان دادن مذاق صدوق رحمته الله علیه، با استناد به آیات قرآن، نکاتی مهم و اساسی در عرصه «امامت» و «مهدویت»، مطرح می‌سازد.

واژگان کلیدی: تفسیر، آیه خلافت، شیخ صدوق، خلیفه، خلیفه.

مقدمه

از جمله موضوعات مهم در عرصه «مهدویت»، جایگاه آن در قرآن مجید و تفسیر است. شیخ صدوق رحمته الله علیه در آغاز کتاب گران سنگ «کمال الدین»، در خصوص یکی از آیات مرتبط با این موضوع، بحثی اجتهادی و عمیق ارائه کرده که حاوی نکاتی اساسی درباره امامت و مهدویت است. نظر به اهمیت نکات تفسیری یاد شده و جایگاه شیخ رحمته الله علیه در این فن، این مقاله با تفکیک و تعیین محورهای مطرح شده، برآن است که علاوه بر ارائه شأن صدوق رحمته الله علیه در تفسیر، گوشه‌هایی از مفاد عمیق آیه سی‌ام سوره بقره را نشان دهد.

سیمای شیخ صدوق

شیخ المشایخ، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، ملقب به «صدوق»، کنیه‌اش ابوجعفر و از اهالی قم بوده است. او از مشایخ شیعه، رکنی از ارکان دین و «رئیس‌المحدثین» شناخته شده و به دلیل صداقت در گفتار و نقل احادیث اهل بیت علیهم‌السلام، او را «صدوق» نامیده‌اند. از ویژگی‌های صدوق آن است که به دعای امام زمان علیه‌السلام متولد گردید (صدوق، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۴ و صفاخواه ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۲). بدین دلیل به مقام بلندی از فضل و دانش نایل گردید و به برکت دعای امام، از فضیلت او، تمام طبقات بهره‌مند گردیده‌اند.

نجاشی رحمته الله علیه درباره شیخ صدوق چنین می‌گوید: «شیخنا و فقیهنا و وجه الطائفة»؛ سپس تا یکصد و نود مجلد از تصنیفات وی را نام می‌برد، که از جمله آن‌ها، کتاب شریف «من لایحضره الفقیه»، یکی از کتب اربعه و از مهم‌ترین منابع شیعه در استخراج احکام الهی می‌باشد: (نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۸۹ - ۳۹۲). علامه در خلاصه او را به عنوان «شیخنا» و «فقیهنا» معرفی می‌کند (حلی، ۱۴۱۱: ۱۴۷) و ابن داود ایشان را «شیخ الطائفة» معرفی می‌کند (ابن داود، ۱۳۸۳: ۳۹).

قدر و منزلت شیخ صدوق در علم و فضل، دانشمندان عامه را هم به شگفتی و اذعان به فضل وی درآورده تا جایی که ذهبی وی را «رأس امامیه» می‌داند (ذهبی، ۱۴۰۱، ج ۱۶: ۴۰۳) و خطیب بغدادی وی را از «شیخ الشیعه» می‌داند.



شیخ طوسی نیز در «الفهرست» پس از تجلیل و تکریم او، تصنیفات معظم‌له را تا سیصد مجلد شمرده و در شأن وی می‌نویسد:

شیخ صدوق در بین شیوخ و علمای قم در کثرت علم و فضل و حفظ روایات، همانندی نداشته است (طوسی، بی‌تا: ۱۵۷).

وقتی نام شیخ صدوق مطرح می‌شود، چهره محدثی بزرگ و متکلمی متبحر و فقیهی متضلع در اذهان ترسیم می‌گردد، که گواه صدق این باور، آثار گران‌سنگ وی، از جمله: «من لایحضره الفقیه» و «خصال» و «التوحید» و «کمال الدین و تمام النعمه» و دهها اثر وزین دیگر است. لذا کمتر تصور می‌شود که محمدبن علی بن بابویه قمی، مفسری توانمند و کم‌نظیر باشد. ولی با سیری کوتاه در برخی آثار شیخ، درمی‌یابیم او مفسری ژرف اندیش، نکته‌سنج و نوآور بوده است؛ که از جمله آن آثار، آغاز کتاب کمال الدین است که به خوبی شأن صدوق را در عرصه تفسیر، نشان می‌دهد و این نوشتار برآن است تا با بررسی کلام آن یگانه عصر، جایگاه او را در فن تفسیر، بیش‌تر آشکار سازد.

انگیزه شیخ صدوق علیه السلام از نگارش کمال الدین

مرحوم صدوق خود، در این زمینه می‌فرماید:

شیی در عالم رؤیا، خود را در مکه دیدم که به گرد بیت الله الحرام طواف می‌کنم. در شوط هفتم به حجر الأسود رسیدم، آن را استلام کرده و بوسیدم و این دعا را می‌خواندم: «أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمَوَاطَاةِ؛ این امانت من است که آن را ادا می‌کنم و پیمان من است که آن را به یاد می‌آورم تا به ادای آن گواهی دهی».

آن‌گاه مولایمان، صاحب الزمان علیه السلام را دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده و من با دلی مشغول و حالی پریشان به ایشان نزدیک شدم. آن حضرت در چهره من نگرست و راز درونم را دانست.

بر او سلام کردم و او پاسخم را داد. سپس فرمود: «چرا در باب غیبت، کتابی تألیف نمی‌کنی تا اندوهت را زایل سازد؟» عرض کردم: یا بن رسول الله! درباره غیبت، پیش‌تر رساله‌هایی تألیف کرده‌ام. فرمود، «نه به آن طریق. اکنون تو را امر

می‌کنم که درباره غیبت کتابی تألیف کنی و غیبت انبیا را در آن بازگویی!» آن‌گاه آن حضرت با این فرمایش تشریف بردند.
 من از خواب برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درد دل کردن پرداختم و چون صبح دمید، تألیف این کتاب را آغاز کردم، تا امر ولی و حجّت خدا را امتثال کرده باشم؛ در حالی که از خدای تعالی کمک می‌خواهم و بر او توکل می‌کنم و از تقصیرات خود آمرزش می‌خواهم (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱: ۳).

مطلع تفسیری کتاب کمال الدین

پس از آن که شیخ صدوق رحمته الله از بیان انگیزه کتاب فارغ می‌گردد، بلا فاصله با این عنوان برگرفته از آیه قرآن، بحث خود را آغاز می‌کند:

الْخَلِيفَةُ قَبْلَ الْخَلِيقَةِ؛^۱ تعیین خلیفه، قبل از پدیدار شدن مخلوقات است (همان: ۴).
 توضیح این‌که، شیخ صدوق رحمته الله با استشهاد به آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰) که به آیه «خلافت» معروف است؛ انتزاع عنوان مذکور، اهمیت ویژه خلافت الهی را از آن استفاده کرده و به تفسیر آیه می‌پردازد.

از نحوه استدلال و مواجهه شیخ صدوق رحمته الله با تفسیر این آیه، نکته‌ای اساسی درباره دیدگاه او نسبت به قرآن و جایگاه آن برمی‌آید و آن این‌که وی به سلامت قرآن از تحریف قائل بوده است؛ چرا که در غیر این فرض، پایه هر نوع استدلال به قرآن، لرزان خواهد بود.
 سپس وی، نکات مهمی در ذیل آیه بیان می‌کند که کم‌تر مفسری به آن توجه کرده و ما در ادامه به صورت مستقل به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۱. اهمیت و حکمت خلافت

۱-۱ اهمیت جعل خلیفه نسبت به سایر مخلوقات

شیخ صدوق در توضیح این نکته مهم می‌نویسد:

خداوند در آیه «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

۱. تا آن‌جا که بنده تفحص کردم کسی قبل از شیخ صدوق این عنوان برگرفته شده از آیه قرآن را مطرح نکرده و به کار نبرده است.

(بقره: ۳۰)؛ سخن را از خلیفه آغاز می‌کند، قبل از آن که از خلیفه (خلایق) سخن به میان آورد و این نکته دال بر آن است که حکمت در جعل خلیفه، از حکمت در خلیفه مهم‌تر است. از همین‌رو در آغاز، از خلیفه سخن به میان آورده‌است؛ زیرا خداوند حکیم است و حکیم، اهم را مقدم می‌سازد، نه اعم را^۱ (ابن بابویه، ۱۳۹۵، ج ۱: ۴).

در این جملات، شیخ صدوق، با استناد به این قاعده کلی که خداوند حکیم است و حکیم در کارها و برنامه‌های خود، اهم (جعل خلیفه) را بر اعم (خلقت انسان) مقدم می‌دارد؛ به چند نکته اشاره می‌کند:

الف) نقش قاعده‌ها (قاعده تقدیم اهم) در تفسیر

موضوع تقدیم و تأخیر و مباحث فرعی آن، از جمله بحث‌های تعیین کننده در فهم و تفسیر آیات قرآنی است. از همین‌رو دانشمندان قرآنی، آن را از جمله موضوعات علوم قرآنی شمرده و درباره آن به گفت‌وگو پرداخته‌اند.^۲ صاحب کمال الدین در این باره با استناد به تقدیم بحث خلافت بر بحث خلقت در سوره بقره؛ بر این نکته تأکید می‌کند که این تقدیم گویای اهمیت، ارجحیت و جایگاه ویژه موضوع است.

ب) تأکید بر همراهی و هماهنگی قرآن و عترت در بیان معارف حق

محمد بن بابویه علیه السلام پس از بیان اهمیت خلافت، با ذکر حدیث امام صادق علیه السلام، هماهنگی ثقلین را در بیان حقایق ارائه کرده و در ادامه می‌نویسد:

این، تصدیق سخن امام صادق علیه السلام است، آن‌جا که می‌گوید: الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ، وَ مَعَ الْخَلْقِ؛ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ؛ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۷۷)؛ حجت، پیش از خلق، همراه خلق و پس از خلق است (ابن بابویه، ۱۳۹۵، ج ۱: ۴).

۱. ان الله تبارک و تعالی يقول في محکم کتابه ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً...﴾؛ فبدأ عز و جل بالخلیفة قبل الخلیفة فدل ذلك على أن الحکمة فی الخلیفة أبلغ من الحکمة فی الخلیفة فلذلك ابتداء به لأنه سبحانه حکیم و الحکیم من یبدأ بالأهم دون الأعم».

۲. رک: الاتقان سیوطی و البرهان زرکشی و دیگر کتاب‌های علوم قرآن.

۱- ۲. خلافت، معیار سنجش اخلاص و ایمان

شیخ صدوق رحمته الله علیه در توضیح این نکته چنین آورده است:

خداوند با دعوت برای سجده به خلیفه، خواسته است نفاق منافق و اخلاص مخلص را ظاهر سازد؛ چنان که گذر ایام از این موضوع پرده برداشت و ملائکه، اخلاص خود را ظاهر ساختند و شیطان، نفاق خود را برملا کرد. اگر انتخاب خلیفه به اختیار مردم باشد، منافق با پنهان ساختن باطن خود کسی را برمی‌گزیند که همسان خود باشد. بنابراین، چگونه نفاق و اخلاص آشکار می‌گردد؟^۱ (همان: ۶).

۱- ۳. گستردگی مصلحت خلافت الاهی

صاحب کمال الدین در تقریر این نکته چنین نگاشته است:

سخن، به حسب درجه گوینده و شنونده متفاوت است. لذا خطاب عبد به مولا یا مولا به عبد، تفاوت دارد. وقتی متکلم خداوند و مخاطب عموم فرشتگانند، معلوم می‌شود مصلحت خطاب مصلحتی عمومی است؛ چنان که خطاب خصوصی مصلحت خصوصی دارد و روشن است که خیر در عموم برتر از خیر اختصاصی است؛ همچنان که یکتاپرستی که حکمی عمومی است و بر همه خلق واجب شده است؛ غیر از حج و زکات و سایر ابواب شرع است که مخصوص به عده‌ای خاص است^۲ (همان).



۱۲

اسرار موعود

سال پانزدهم / شماره ۴۸ / بهار ۱۳۹۴

۱. أنه عز و جل أراد أن يظهر باستعباده الخلق بالسجود لآدم عليه السلام نفاق المنافق و إخلاص المخلص كما كشفت الأيام و الخبر عن قناعيهما أعنى ملائكة الله و الشيطان و لو وكل ذلك المعنى من اختيار الإمام إلی من أضرر سوءا لما كشفت الأيام عنه بالتعرض و ذلك أنه يختار المنافق من سمحت نفسه بطاعته و السجود له فكيف و أنى یوصل إلی ما فی الضمائر من النفاق و الإخلاص....

۲. أن الكلمة تتفاضل علی أقدار المخاطب و المخاطب فخطاب الرجل عبده یخالف خطاب سيده و المخاطب كان الله عز و جل و المخاطبون ملائكة الله أولهم و آخرهم و الكلمة العموم لها مصلحة عموم كما أن الكلمة الخصوص لها مصلحة خصوص و المثوبة فی العموم أجل من المثوبة فی الخصوص كالتوحيد الذی هو عموم علی عامة خلق الله یخالف الحج و الزكاة و سائر أبواب الشرع الذی هو خصوص.

۱ - ۴. رابطه توحید و خلافت الاهی

شیخ صدوق در ترسیم این نکته می‌فرماید:

در آیه «... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ معنایی از معانی توحید نهفته است؛ چراکه آن را به طور عموم ادا فرموده است و اگر کلمه‌ای در پی کلمه‌ای دیگر درآید^۱ و مقصود از هر دو یک معنی باشد؛ در لوازم معنا با یک دیگر شریک خواهند بود. دلیل این نکته، آن است که خداوند سبحان می‌دانست که از مردم کسانی‌اند که اهل توحید و اطاعت اویند و دشمنانی نیز دارند که بر آنان خرده گرفته و حرمتشان را می‌شکنند. حال اگر خداوند از روی قهر، دست آنان را کوتاه کند، موجب منافی حکمت و موجب برقراری جبر و بطلان ثواب و عقاب و عبادات می‌شود و به دلیل محال بودن چنین چیزی، لازم است به شکلی، از اولیای خود شر دشمنان را دفع کند که موجب بطلان عبادات و ثواب و عقاب نگردد و شکل آن اقامه حدود و تحصیل حقوق است.

نتیجه این که واجب است خداوند، خلیفه‌ای قرار دهد که شر دشمنان خداوند را از دوستانش کوتاه سازد، تا از این رهگذر ولایت، صحت پیدا کند؛ زیرا کسی که از حقوق غفلت کند و واجبات را تباہ سازد، ولایتی ندارد، و خلع او از منظر عقل واجب است، و خداوند برتر از آن است که چنین شخصی را خلیفه سازد^۲ (همان).

۱ - ۵. از بین رفتن عذر با نصب خلیفه

مرحوم صدوق این نکته را چنین توضیح داده‌است:

۱. اشاره به واژه «خلیفه» و جانشینی او از خدا در زمین.

۲. فقوله عزوجل «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» دل علی آن فیه معنی من معانی التوحید لما أخرجہ مخرج العموم و الکلمة إذا جاورت الکلمة فی معنی لزمها ما لزم أختها إذا جمعها معنی واحد و وجه ذلك أن الله سبحانه علم أن من خلقه من یوحده و یأتمر لأمره و أن لهم أعداء یعبونهم و یتبجحوا حریمهم و لو أنه عز و جل قصر الأیدی عنهم جبرا و قهرا لبطلت الحکمة و ثبت الإجبار رأسا و بطل الثواب و العقاب و العبادات و لما استحال ذلك و جب أن یدفع عن أولیائه بضرب من الضروب لا تبطل به و معه العبادات و المثوبات فکان الوجه فی ذلك إقامة الحدود و تحصیل الحقوق... فوجب أن ینصب عز و جل خلیفة یقصر من أیدی أعدائه عن أولیائه ما تصح به و معه الولاية لأنه لا ولاية مع من أغفل الحقوق و ضیع الواجبات و وجب خلعه فی العقول جل الله تعالی عن ذلك.

آیه خلافت، بر این معنا دلالت دارد که خداوند با نصب خلیفه، همه را به اطاعتی بزرگ که با توحید هم سان است، هدایت کرده؛ در حالی که ظلم و تزییع حقوق را از خداوند عزوجل نفی کرده و آنچه را با آن، ولایت و حجت تمام است، ارائه کرده و هیچ عذری برای کسی، در چشم پوشی از حق باقی نگذاشته است. (همان: ۸).

۱-۶. همسانی حکمت در گذشته و آینده

توضیح این نکته را در بیان شیخ، این چنین می یابیم:

حکمت الاهی در اقوام گذشته، همان حکمت الاهی در آیندگان است و با گذشت ایام و روزگار، تفاوت پذیر نیست؛ بدان دلیل که خدای عزوجل عادل و حکیم است و با هیچ کدام از آفریده های خود خویشاوندی ندارد و او از این کاستی ها برتر است^۱ (همان: ۱۰).

۲. ضرورت خلافت

۲-۱. پیامد نصب نشدن خلیفه

شیخ رحمته الله علیه پیامدها و عوارض نصب نشدن خلیفه را این گونه توضیح داده است: اگر خداوند، خلائق را بدون خلیفه می آفرید، آنان را در معرض تلف قرار داده بود و سفیه را از بی خردی اش باز نمی داشت؛ بدان گونه که حکمتش اقتضا می کرد؛ از قبیل اقامه حدود و به راه آوردن تبهکاران؛ در حالی که حکمت الاهی اجازه نمی دهد یک چشم بر هم زدنی از آن صرف نظر شود^۲ (همان: ۴).

شیخ صدوق در این قسمت، به فلسفه تعیین خلیفه پرداخته و دو مفسده مهم را در معرفی

۱. حکمة الله في السلف كحکمته في الخلف لا یختلف فی مر الأيام و کر الأعوام و ذلک أنه عز و جل عدل حکیم لا یجمعه و أحد من خلقه نسب جل الله عن ذلک.

۲.... لو خلق الله عز و جل الخلیفة خلوا من الخلیفة لکان قد عرضهم للتلف و لم یردع السفیه عن سفیهه بالنوع الذی توجب حکمته من إقامة الحدود و تقویم المفسد و اللحظة الواحدة لا تسوغ الحکمة ضرب صفح عنها.

نکردن خلیفه یادآور می‌شود:

(الف) آفرینش خلائق بدون خلیفه در معرض تلف قرار دادن آن‌هاست؛
(ب) بازداشتن سفیه و به حال خود رها کردن کسی که قادر به یافتن راه صحیح نیست، اگرچه لحظه‌ای بیش نباشد؛ خلاف حکمت است.

۲-۲. حکمت عمومی خلافت و تحقق آن در همه زمان‌ها

شیخ صدوق در این زمینه می‌گوید:

حکمت عمومیت دارد؛ چنان‌که طاعت عمومیت دارد و اگر کسی گمان کند که دنیا می‌تواند ساعتی از امام خالی باشد، بایستی مذهب براهمه را در مورد ابطال رسالت بپذیرد و اگر قرآن مجید پیامبر ﷺ را خاتم نمی‌دانست، لازم بود در هر زمانی رسولی مبعوث می‌شد^۱ (همان).

۲-۳. سازگاری مسئله خلافت با عقل و طبع بشر

تبیین شیخ صدوق در این باره چنین است:

[با ختم رسالت] تنها یک صورت معقول [برای اداره بشر] باقی می‌ماند؛ آن هم وجود خلیفه است؛ زیرا خداوند متعال به سببی نمی‌خواند [و وضعی را به وجود نمی‌آورد] مگر بعد از آن که حقایق آن را در عقول تصویر کرده‌باشد و اگر آن [خلیفه] را تصویر نکند، دعوت الاهی تحقق نیافته و حجت ربانی ثابت نمی‌شود و این، بدان دلیل است که هر چیزی با همانند خود سازگاری می‌یابد و از ضد خویش دوری می‌جوید و اگر عقل، رسولان الاهی را انکار می‌کرد، خدای تعالی هرگز پیامبری را مبعوث نمی‌فرمود^۲ (همان).

۱. إن الحكمة تعم كما أن الطاعة تعم و من زعم أن الدنيا تخلو ساعة من إمام لزمه أن يصحح مذهب البراهمة في إبطالهم الرسالة و لو لا أن القرآن نزل بأن محمدا ص خاتم الأنبياء لوجب كون رسول في كل وقت.

۲. ... و بقيت الصورة المستدعية للخليفة في العقل و ذلك أن الله تقدس ذكره لا يدعو إلى سبب إلا بعد أن يصور في العقول حقايقه و إذا لم يصور ذلك لم تتسق الدعوة و لم تثبت الحجة و ذلك أن الأشياء تألف أشكالها و تنبو عن أصدادها فلو كان في العقل إنكار الرسل لما بعث الله عز و جل نبيا قط.

صدوق علیه السلام در ادامه از تمثیلی برای تفهیم این مطلب عقلی بهره برده و به نمونه‌ای حسی اشاره می‌کند:

نمونه این مطلب، پزشک است که مریض را با آنچه با طبع موافق است، علاج می‌کند؛ زیرا اگر او را با دارویی مخالف طبعش درمان کند، موجب مرگ او خواهد شد. پس ثابت شد که خداوند احکم الحاکمین، به سببی فرا نمی‌خواند، جز آن که در عقول صورت ثابتی داشته [و پذیرفته شده] باشد^۱ (همان).

۲- ۴. ضرورت وجود خلیفه در هر زمان

برای توضیح این اصل اساسی، صدوق علیه السلام پس از طرح نکات ذکر شده که به منزله مقدماتی برای استنتاج این نکته است؛ چنین می‌نویسد:

خداوند در آیه «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ...»؛ پیامبرش صلی الله علیه و آله را با واژه «ربک» مخاطب ساخته و این امر بهترین دلیل است که خداوند این معنا را در امت او تا قیامت قرار خواهد داد؛ چون زمین از حجت الاهی بر مردم خالی نخواهد بود و اگر این نکته نبود، آوردن کلمه «ربک» حکمتی نداشت و بایستی به جای «ربک» می‌فرمود: «رهبم»^۲ (همان: ۱۰).

۳. صفات و ویژگی‌های خلیفه

۳- ۱. خلیفه، آینه تمام نمای حق

شیخ صدوق معتقد است خلیفه، گویا و نماد صفات «مستخلف عنه» (خداوند) است. وی در این زمینه چنین می‌نگارد:

همیشه وضع خلیفه به حال خلیفه‌گذار دلالت دارد؛ چنان که در بین خواص و

۱. مثال ذلك الطيب يعالج المريض بما يوافق طباعه و لو عالجه بدواء يخالف طباعه أدى ذلك إلى تلفه فثبت أن الله أحكم الحاكمين لا يدعو إلى سبب إلا و له في العقول صورة ثابتة.

۲. و لقوله عز و جل «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ» الآية في الخطاب الذي خاطب الله عز و جل به نبيه صلی الله علیه و آله لما قال رَبُّكَ من أصح الدليل على أنه سبحانه يستعمل هذا المعنى في أمته إلى يوم القيامة فإن الأرض لا تخلو من حجة له عليهم و لو لا ذلك لما كان لقوله رَبُّكَ حكمة و كان يجب أن يقول رهبم....

عوام این موضوع مرسوم است و در عرف نیز وقتی پادشاهی، ظالمی را به جانشینی برگزیند، مردم به این وسیله بر ظلم فرمانروا استدلال می‌کنند و اگر عادل را جانشین خود سازد، آن پادشاه را نیز عادل می‌نامند^۱ (همان: ۵).

۳-۲. عصمت خلیفه

با توجه به قاعده مذکور، شیخ صدوق چنین برداشت می‌کند که خلیفه باید معصوم باشد؛ لذا می‌نویسد:

پس ثابت شد که خلافت الهی مستلزم عصمت است و جز معصوم خلیفه نمی‌شود؛ چراکه عصمت خلیفه، بر عصمت مستخلف عنه (خداوند متعال) دلالت دارد^۲ (همان).

۳-۳. بقای خلافت تا قیامت

شیخ با استشهاد به آیه ۵۵ سوره نور و انضمام آن به آیه مورد بحث، خلافت را تا قیامت باقی دانسته و می‌گوید:

خلافت تا قیامت باقی است و کسی که گمان می‌کند، مراد از خلافت، نبوت بوده (و آن هم پایان یافته است)، به خطا دچار شده است؛ چرا که خداوند وعده کرده که از این امت برتر، خلفای بر حقی برگزیند،^۳ چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يُعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾؛ «خدا به مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند وعده فرموده است که آن‌ها را در زمین خلیفه گرداند؛ چنان که پیشینیان آن‌ها را خلیفه گردانید، و برای آن‌ها همان دینی را استوار کند که پسند اوست و

۱. و بالخليفة يستدل على المستخلف كما جرت به العادة في العامة و الخاصة و في المتعارف متى استخلف ملك ظلما استدل بظلم خليفته على ظلم مستخلفه و إذا كان عادلا استدل بعدله على عدل مستخلفه.
 ۲. فثبت أن خلافة الله توجب العصمة و لا يكون الخليفة إلا معصوما.
 ۳. أن القضية في الخليفة باقية إلى يوم القيامة و من زعم أن الخليفة أراد به النبوة فقد أخطأ من وجه و ذلك أن الله عز و جل و وعد أن يستخلف من هذه الأمة الفاضلة خلفاء راشدين....

به جای ترسی که دارند، امنیّت خاطر به آن‌ها بخشد، تا تنها مرا بپرستند و به همراه من چیزی را شریک نگیرند» (نور: ۵۵) (ابن بابویه، ۱۳۹۵، ج ۱: ۵).

۳- ۴. نبوت پرتوی از خلافت

رابطه نبوت و خلافت از مطالب مهمی است که شیخ صدوق آن را چنین تقریر کرده است: اگر مراد از خلافت، همان نبوت باشد، مستلزم آن است که خدای تعالی، بنا بر وعده‌ای که [بر امتداد خلافت در آیه ۱۵۵ سوره نور] داده است؛ بعد از پیامبر اکرم ﷺ پیامبری بفرستد، که این امر بر خلاف سخن او مبنی بر ختم نبوت در آیه «و خاتم النبیین» (أحزاب: ۴۰) است. پس، از این مطلب اثبات می‌شود که وعده الاهی بر (امتداد خلافت) از غیر طریق نبوت بوده و خلافت، از جهتی با نبوت تفاوت دارد و گاه خلیفه غیر از نبی است. البته نبی جز خلیفه نیست (نبی حتما خلیفه است، ولی هر خلیفه‌ای نبی نیست)^۱ (ابن بابویه، ۱۳۹۵، ج ۱: ۵ - ۶).

۳- ۵. یگانگی خلیفه در هر زمان

شیخ صدوق رحمته الله استخراج این نکته را از لایه‌های پر معنای آیه چنین توضیح می‌دهد: کلمه «خلیفه» (که مفرد است)، به این نکته اشاره دارد که خلیفه، واحد است و به این وسیله ادعای کسانی که گمان کرده‌اند در یک زمان وجود چند خلیفه، مجاز است، باطل می‌شود. خداوند بر خلیفه‌ای واحد بسنده کرده است. اگر حکمت، در قرار دادن چند خلیفه بود، خداوند به قرار دادن یک خلیفه بسنده نمی‌کرد. ادعای ما و ادعای چنین کسانی در کنار هم است؛ ولی قرآن، گفته ما را ترجیح داده، و دو ادعا اگر در تقابل باشند و یکی با قرآن ترجیح داده شود، همان است که اولی و ارجح است^۲ (همان: ۱۰).

۱. لو كانت قضية الخلافة قضية النبوة أوجب حكم الآية أن يبعث الله عز وجل نبيا بعد محمد ص و ما صح قوله وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ فثبت أن الوعد من الله عز وجل ثابت من غير النبوة و ثبت أن الخلافة تخالف النبوة بوجه و قد يكون الخليفة غير نبی و لا يكون النبى إلا خليفة.

۲. و فى قوله عز وجل خَلِيفَةً إشارة إلى خليفة واحدة ثبت به و معه إبطال قول من زعم أنه يجوز أن تكون فى وقت واحد أئمة كثيرة و قد اقتصر الله عز وجل على الواحد و لو كانت الحكمة ما قالوه و عبروا عنه

۳-۶. لزوم پاکی خلیفه

چگونگی استفاده این معنا از آیه مورد بحث، در تبیین شیخ صدوق چنین آمده است:

آیه «...إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ حاوی این معناست که خداوند متعال، تنها افراد پاک‌طینت را خلیفه قرار می‌دهد، تا ساحت حضرتش از خیانت دور باشد؛ چون اگر شخص آلوده‌ای را به عنوان خلیفه برگزیند، به مخلوقات خود خیانت کرده است...؛^۱ در حالی که خود می‌فرماید: «أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ»؛ «خداوند، نیرنگ خیانتکاران را به مقصد نمی‌رساند» (یوسف: ۵۲)؛ و با این سخن، پیامبرش را تأدیب فرموده است: «وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»؛ «مدافع خیانتکاران مباش» (نساء: ۱۰۵).

پس، چگونه چیزی را که از آن نهی کرده است، خود مرتکب شود؛ ضمن این که یهودیان را به واسطه نفاقشان نکوهش کرده و فرموده است: «اتَّامُرُونَ النَّاسَ بِالْبُرِّ وَتَسْمُونَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ «آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید، در حالی که کتاب را می‌خوانید، آیا تعقل نمی‌کنید؟» (بقره: ۴۴) (ابن بابویه، ۱۳۹۵، ج ۱: ۱۰).

۴. وظایف مردم در برابر خلیفه

۴-۱. وجوب فرمان‌بری از خلیفه

شیخ صدوق با بیان نکته ذیل فرمان از خلیفه را ضروری و واجب عنوان می‌کند:

زمانی که خدای تعالی آدم را در زمین به خلافت خود برگزید، بر اهل آسمان‌ها اطاعت او را واجب گردانید، چه رسد به اهل زمین؛ و زمانی که خدای تعالی ایمان به فرشتگان را به خلق واجب گردانید، بر ملائکه نیز سجود به خلیفه‌الله را

....»

لم يقتصر الله عز و جل على الواحد و دعوانا مُحَاذٍ لِدَعْوَاهُمْ ثُمَّ إِنَّ الْقُرْآنَ يَرْجِعُ قَوْلَنَا دُونَ قَوْلِهِمْ وَ الْكَلِمَاتِ إِذَا تَقَابَلْنَا ثُمَّ رَجَعَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى بِالْقُرْآنِ كَانَ الرَّجْحَانُ أُولَى.

۱. و لقوله عز و جل «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً..»؛ الآية، معنى و هو أنه عز و جل لا يستخلف إلا من له نقاء السريرة ليعبد عن الخيانة لأنه لو اختار من لا نقاء له في السريرة كان قد خان خلقه....

واجب ساخت^۱ (همان: ۵).

۴- ۲. خواری و تباهی در پی ترک فرمان‌بری

شیخ صدوق چگونگی حصول این ذلت و تباهی را این گونه تحلیل کرده است: وقتی یکی از جنیان از سجده بر آدم امتناع کرد، خداوند ذلت و خواری و هلاکت را بر او روا داشت و او را رسوا و تا قیامت او را لعنت کرد^۲ (همان: ۵).

۵. چگونگی انتخاب خلیفه

۵- ۱. ناشایستگی مردم در انتخاب خلیفه

استدلال شیخ برای اثبات این مطلب بدین گونه است:

وقتی خداوند تبارک و تعالی به ملائکه اعلام کرد که در زمین خلیفه قرار می‌دهد، آنان را شاهد بر این کار گرفت، چون علم، گواهی و شهادت است. پس، کسی که ادعا می‌کند مردم خلیفه را برمی‌گزینند، باید همه ملائک گواه آن باشند، و معمولاً، شهادت بزرگ دلالت بر عظمت موضوع دارد...^۳ (همان).

۵- ۲. انتخاب خلیفه تنها به دست خدا

شیخ رحمته‌الله دلیل این انحصار را بدین گونه ذکر کرده است:

واژه «جاعل» در آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ (به جهت تفخیم) با تنوین آمده و خداوند خود را با آن وصف کرده و همتراز آن، آیه «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» (ص: ۷۱)، است که آن نیز با تنوین آمده و خداوند خود را با آن وصف

۱. لما استخلف الله عز و جل آدم في الأرض أوجب على أهل السماوات الطاعة له فكيف الظن بأهل الأرض و لما أوجب الله عز و جل على الخلق الإيمان بملائكة الله و أوجب على الملائكة السجود لخليفة الله.
 ۲. ثم لما امتنع ممتنع من الجن عن السجود له أحل الله به الذل و الصغار و الدمار و أخزاه و لعنه إلى يوم القيامة علمنا بذلك رتبة الإمام و فضله.
 ۳. و أن الله تبارك و تعالی لما أعلم الملائكة أنه جاعل في الأرض خلیفة أشهدهم على ذلك لأن العلم شهادة فلزم من ادعى أن الخلق يختار الخلیفة أن تشهد ملائكة الله كلهم عن آخرهم عليه و الشهادة العظيمة تدل على الخطب العظيم....

فرموده است. کسی که مدعی است امام را می‌توان انتخاب کرد، لازم است بشری را نیز خلق کند، و چون این امر باطل است، آن نیز باطل خواهد بود؛ چرا که هر دو در یک ردیف قرار دارند^۱ (ابن بابویه، ۱۳۹۵، ج ۱: ۹).

توضیح این که آیات «انی خالق...» و «انی جاعل...»؛ در یک وزن و در مورد یک مصداقند؛ یکی جعل خلیفه و دیگری خلق خلیفه. ارتباط معنایی دو آیه، مضمونی است که شیخ صدوق^۲ در تفسیر آیه بیان کرده است.

۵-۳. ناشایستگی فرشتگان در انتخاب خلیفه

توضیح این عدم صلاحیت را صدوق^۳ بدین صورت بیان کرده است:

... فرشتگان با همه فضیلت و عصمتی که دارند، صلاحیت انتخاب امام را نداشتند و خداوند خود این کار را به عهده گرفت، و با آن اختیار، بر همه خلائق احتجاج کرد که راهی برای آنان به این انتخاب نیست؛ چنان که فرشتگان با همه صفات و وفا و عصمتشان و مدح آنان در بسیاری آیات...، چنین صلاحیتی را نداشتند. حال انسان با همه سفاقت و جهل، چگونه می‌تواند امام (خلیفه) را انتخاب کند؟ در حالی که احکامی پایین‌تر از موضوع امامت؛ مثل نماز، زکات، حج و دیگر امور به خلق واگذار نشده؛ پس چگونه مسئله امامت و خلافت را که جامع همه احکام و حقایق است، به مردم بسپارد؟^۴ (همان).



۱. و قول الله عز و جل «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ جاعلٌ ممنونٌ، صفة الله التي وصف بها نفسه و ميزانه قوله «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ»؛ (ص: ۷۱). فنونته و وصف به نفسه فمن ادعى أنه يختار الإمام و جب أن يخلق بشرا من طين فلما بطل هذا المعنى بطل الآخر إذ هما في حيز واحد.

۲... أن الملائكة في فضلهم و عصمتهم لم يصلحوا لاختيار الإمام حتى تولى الله ذلك بنفسه دونهم و احتج به على عامة خلقه أنه لا سبيل لهم إلى اختياره لما لم يكن للملائكة سبيل إليه مع صفائهم و وفائهم و عصمتهم و مدح الله إياهم في آيات كثيرة مثل قوله سبحانه «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (أنبياء: ۲۶ و ۲۷) و كقوله عز و جل: «لَا يُعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (التحریم: ۶). ثم إن الإنسان بما فيه من السفه و الجهل كيف و أنى يستتب له ذلك فهذا و الأحكام دون الإمامة مثل الصلاة و الزكاة و الحج و غير ذلك لم يكمل الله عز و جل شيئا من ذلك إلى خلقه فكيف وكل إليهم الأهم الجامع للأحكام كلها و الحقائق بأسرها.

۵ - ۴. معرفی خلیفه، توسط خلیفه پیشین

قبل از درگذشت هر خلیفه‌ای، خلیفه بعدی مشخص و معرفی شده است و در ولایت اولیای او (در عصر غیبت) اجری است که از اجر فرشتگان به خاطر ایمان به امام غایب در عدم (قبل از خلقت) برتر است.

بیان شیخ علیه السلام در این باره چنین است:

خدای تعالی هیچ خلیفه‌ای را قبض روح نکرد، مگر آن که جانشین او را که پس از وی می‌آید، به مردم معرفی کرد. این مطلب را آیه شریفه قرآن تصدیق می‌کند، که می‌فرماید: «آیا کسی که بر بینه‌ای از جانب پروردگار خود است و شاهدی از جانب خدای تعالی به همراه و در پی اوست...» (هود: ۱۷) که مراد از کسی که بر بینه‌ای از جانب پروردگار است، محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مراد از شاهدی که همراه اوست، امیر المؤمنین، علی علیه السلام است. دلیل آن، این سخن خدای تعالی است که فرمود: «و پیش از آن، کتاب موسی پیشوا و رحمت بود» (احقاف: ۱۲). کلمه‌ای که از کتاب موسی - طابق النعل بالنعل - درباره این موضوع است، این سخن خداوند است، که فرمود: «و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم... و موسی به برادرش، هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش و [آن‌ها] را اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما!» (الاعراف: ۱۴۲)^۱ (ابن بابویه، ۱۳۹۵، ج ۱: ۱۲ - ۱۳).

این آیه می‌فرماید: حضرت موسی علیه السلام رسماً برادرش هارون را به جانشینی خود برگزید. و این همان سنت و کلمه‌ای است که در اسلام نیز نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تکرار شد.

۱. و كذلك قضيته في السلف والخلف فما قبض خليفة إلا عرف خلقه الخليفة الذي يتلوه و تصديق ذلك قوله عز و جل «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»؛ و الذي على بينة من ربه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و الشاهد الذي يتلوه على بن أبي طالب أمير المؤمنين علیه السلام دلالت له قوله عز و جل «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَ رَحْمَةً»؛ و الكلمة من كتاب موسى المحاذية لهذا المعنى حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة قوله «وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اتَّمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ».

۶. غیبت خلیفه

۶-۱. غیبت حضرت آدم

شیخ علیه السلام تاریخچه آغازین غیبت را قبل از خلقت آدم علیه السلام دانسته و آن را بدین شکل تبیین کرده است:

آیه **﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾**؛ حجتی بر غیبت امام علیه السلام از جهات گوناگون است: نخست آن که غیبت، قبل از وجود خلیفه، از همه انواع غیبت، رساتر و روشن تر است. با این توضیح که فرشتگان، قبل از حضرت آدم، هیچ خلیفه‌ای را مشاهده نکرده بودند [ولی چون خلافت آدم اعلام شده بود، به او ایمان آورده و بر طاعت او گردن نهادند]؛ حال این که ما شاهد خلفای بسیاری بوده‌ایم که قرآن کریم و اخبار متواتره از آن‌ها خبر داده‌اند، تا آن اندازه که گویا برای ما مشهود بوده است؛ ولی ملائکه یکی از آن‌ها را هم ندیده بودند. پس، آن غیبت روشن تر و بزرگ تر بوده است ^۱ (همان: ۱۲).

۶-۲. ارزش فزون تر اطاعت در زمان غیبت

دلیل این فضیلت را صاحب کمال الدین بدین صورت توضیح داده است:

وقتی خداوند فرمود: **﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾**؛ با این جمله، تکلیفی به فرشتگان متوجه ساخت و آن این که باید به فرمان بردن از آن خلیفه معتقد باشند. در این میان، ابلیس با شنیدن این کلمات، نفاق را پیشه کرد و آن را در دل نهان ساخت؛ به طوری که به واسطه آن منافق گردید؛ زیرا دل بر آن نهاد که هنگام صدور فرمان مبنی بر اطاعت از خلیفه حق، با آن مخالفت کند و این، بدترین نوع نفاق است... اما وقتی خدای تعالی خلیفه را به ملائکه معرفی فرمود؛ آنان در نقطه مقابل ابلیس، اطاعت وی را در دل پروراندند و مشتاق او

۱. و فی قول الله عز و جل **﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾**؛ حجة فی غیبة الإمام علیه السلام من أوجه كثيرة؛ أحدها أن الغیبة قبل الوجود أبلغ الغیبات كلها و ذلك أن الملائكة ما شهدوا «۱» قبل ذلك خلیفه قط و أما نحن فقد شاهدنا خلفاء كثيرین غیر واحد قد نطق به القرآن و تواترت به الأخبار حتی صارت كالمشاهدة و الملائكة لم يشهدوا واحدا منهم، فكانت تلك الغیبة أبلغ.

شدند و این، موجب ارتقای رتبه آنان شد... در خبر است که خداوند این گفتار را هفتصد سال پیش از خلقت آدم، به فرشتگان اعلام کرد و در این مدت، ثواب این طاعت عاید آنان گردید. حال اگر کسی این خبر و این مدت مدید را هم نپذیرد، به ناچار بایستی، به اندازه یک ساعت هم که شده، اعلام (خلافت) را بر آفرینش آدم مقدم داند، [که در این صورت غیبت حضرت آدم، ولو برای مدت کمی، ثابت می‌شود]^۱ (همان: ۱۱).

۶-۳. برتری غیبت در عصر حاضر

چگونه است که برای عصر غیبت و منتظران در این عصر، فضیلت بیش‌تری هست؟ شیخ

صدوق رحمته الله علیه این چنین توضیح می‌دهد:

از دیگر فضایل غیبت در این زمان، آن است که غیبت حضرت آدم علیه السلام از جانب خداوند بود؛ اما غیبت امام عصر علیه السلام از جانب دشمنان خدای تعالی است [دشمنانی که قصد جان امام را دارند]، وقتی غیبتی که از جانب خداوند بوده، برای ملائکه عبادت باشد، درباره غیبتی که از طرف دشمنان خداست، چه می‌توان گفت؟ در دوستی و ولایت اولیای خدا پاداشی است، که از پاداش فرشتگان، به جهت اعتقاد به خلیفه غایبی که هنوز در عدم است (حضرت آدم)، برتر است. اگر خداوند خبر از وجود آدم قبل از وجود او می‌دهد، به منظور تکریم و بزرگداشت اوست تا زمینه اطاعت فرشتگان را ایجاد و آنان را در این جهت برانگیزاند^۲ (همان: ۱۲).



۱. و فی قول الله عز و جل ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً﴾؛ حجة قویه فی غیبة الإمام علیه السلام و ذلك أنه عز و جل لما قال ﴿اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً﴾؛ أوجب بهذا اللفظ معنی و هو أن يعتقدوا طاعته فاعتقد عدو الله إبليس بهذه الكلمة نفاقا و أضره حتى صار به منافقا و ذلك أنه أضر أنه يخالفه متى استعبد بالطاعة له فكان نفاقه أنكر النفاق... و لما عرف الله عز و جل ملائكته ذلك أضره و الطاعة له و اشتاقوا إليه فأضره و نقيض ما أضره الشيطان فصار لهم من الرتبة عشرة أضعاف... فقد جاء فی الخبر أن الله سبحانه قال هذه المقالة للملائكة قبل خلق آدم بسبعمائة عام و كان يحصل فی هذه المدة الطاعة لملائكة الله على قدرها و لو أنكر منكر هذا الخبر و الوقت و الأعوام لم يجد بداً من القول بالغیبة و لو ساعة واحدة....

۲. و آخر أنها كانت غیبة من الله عز و جل و هذه الغیبة التي للإمام علیه السلام هي من قبل أعداء الله تعالى فإذا كان

نتیجه گیری

از ژرف اندیشی مرحوم صدوق در ذیل آیه سی ام سوره بقره (معروف به آیه خلافت)، این نکات بدیع حاصل می شود:

۱. سلامت قرآن از تحریف؛ چرا که در غیر این فرض، پایه هر نوع استدلال به قرآن، لرزان خواهد بود.

۲. حکمت در جعل خلیفه، از حکمت در خلیفه (مردم) مهم تر است.

۳. واجب است خداوند، خلیفه‌ای قرار دهد که شر دشمنانش را از دوستانش کوتاه سازد، تا ولایت با آن، صحت پیدا کند.

۴. خداوند، پیامبرش را با واژه «ریک» مورد خطاب قرار داده، و این امر، بهترین دلیل بر این امر است که خداوند خلیفه را در امت او تا قیامت قرار خواهد داد.

۵. معصوم بودن خلیفه از این رهگذر حاصل می شود؛ زیرا خلیفه باید نشان از مستخلف عنه (خداوند) داشته باشد و نشان مستخلف عنه معصوم، مبرا بودن خلیفه از خطاست.

۶. تفاوت خلافت با نبوت مشخص می شود؛ زیرا اگر مراد از خلافت، همان نبوت باشد، لازم می آید خدای تعالی، بنا بر آیه ۵۵ سوره نور، بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبری نفرستد، که این امر، با خاتم الانبیا بودن حضرت ناسازگار است.

۷. پاداش ولایتمداری در زمان غیبت امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام از پاداش غیبت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام برتر است؛ زیرا غیبت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام از جانب خداوند بود؛ ولی غیبت امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام از جانب دشمنان خدای تعالی است.



....→
فی الغیبة التي هي من الله عزوجل عبادة لملائكته فما الظن بالغیبة التي هي من أعداء الله...؟ و فی ولایة أولیائه أجر یربو علی أجر ملائكة الله عزوجل علی الإیمان بالإمام المغیب فی العدم و إنما قص الله عزوجل نبأه قبل وجوده توقیرا و تعظیما له لیستعبد له الملائكة و یتشمروا لطاعته.

منابع

قرآن کریم

۱. حلی، ابن داوود (۱۳۸۳). *رجال ابن داود*، تهران، دانشگاه تهران.
۲. حلی، ابن داوود (۱۴۱۱ق). *الخلاصه*، قم، دارالذخائر.
۳. ذهبی، شمس‌الدین (۱۴۰۱). *سیر اعلام النبلاء*، بیروت، بی تا.
۴. صدوق، محمدبن علی (۱۳۷۶). *من لا یحضره الفقیه*، تصحیح: علی‌اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق.
۵. صدوق، محمدبن علی (۱۳۹۵ق). *کمال‌الدین و تمام‌النعمة*، تهران، اسلامیة.
۶. صفاخواه، محمدحسین (۱۳۷۶). *گلچین صدوق*، تهران، فیض‌کاشانی.
۷. طوسی، محمدبن حسن (بی تا). *الفهرست*، نجف اشرف، المكتبة الرضویة.
۸. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*، تهران، دارالکتب الإسلامیة.
۹. نجاشی، احمدبن علی (۱۳۶۵). *رجال النجاشی*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.



﴿ تفسير آية الخلافة من وجهة نظر الشيخ الصدوق ﴾

مجتبى الكلباسي^١

تسعى هذه المقالة ومن خلال الإعتماد والإستناد الى عناصر ومكونات (خطاب ومقولة الإنتظار) تجسيد وتبيان دور هذه المنهجية والخط في هندسة " ثقافة المقاومة " والتصدي لدورها الطبيعي وذلك بالإستفادة من الإتجاه الوصفي والتحليلي، وقد استطاعت في هذا المضمار من إثبات إن تلك المقولة تلعب دوراً مهماً وأساسياً في تكريس وزرع ثقافة المقاومة في أركان المجتمع ومكوناته المختلفة، وبات من الأمور الواضحة إن هذه المقولة والخطاب يمتلك الكثير من المقومات والركائز التي تترك أثرها الواضح في عملية إحياء وتجديد حياة ومبادئ وقيم تلك الثقافة بين المسلمين. وقد عملت هذه المقالة الى إبطال الإتجاه (العلماني) في الجانب الثقافي وصرحت بالأدلة والثوابت على مسألة وجود التعاليم الدينية ودورها الريادي في صياغة وصناعة الثقافة بكل أبعادها وأشكالها وأنماطها، والنقطة التي يمكن الإشارة إليها في هذا الإتجاه هو إن الدين حرص دوماً على التذكير والإلتزام بالاسس والمباني والقواعد الكلية لها. ولاشك فإن هذه المقالة استخدمت اسلوب بيان الأواصر ثنائية الإتجاه الحاصلة بين الإنتظار وثقافة المقاومة وذلك من أجل ايضاح البحث والإيصال به الى النتائج المطلوبة. ومن المؤكد فإن النصوص الدينية المعتبرة أعطت زخماً وإعتباراً خاصاً وأوضحت بشكل لا يقبل الشك بأن خطاب الإنتظار يترك بصماته الواضحة على النظام المعرفي والإتجاهي وقادر على تأسيس وتشكيل وبلورة ثقافة المقاومة والإنشداد إليها ونأمل في البحوث القادمة توضيح الأبعاد الأخرى في هذا الموضوع والتطرق إليه من مختلف المصادر والمحركات والمعايير الباقية.

المصطلحات المحورية: الموعود، المهدوية، مقولة الإنتظار، هندسة الثقافة، المقاومة.

١٤٥
استقرار موعود

سال بنزدهم / شماره ٤٨ / بهار ١٣٩٤

١. أستاذ في الحوزة العلمية في مدينة قم المقدسة.